

بخش اول - تئوری شعر

فصل اول - چیستانِ تئوری ی شعر

نهاد» (یا فرض اولیه)ی بدیهی می پذیریم که برای صاحب نظر بودن و اظهار نظر کردن باید دارای «نظریه» ای بود و «نظریه»، قبل از هر چیز، عبارت است از «تعریف موضوع مورد نظر» یا «مجموعه اندیشه هائی که چیستی و چگونگی ی موضوع معینی را شرح می دهند». به همین لحاظ در اینجا نیز می توانیم بگوئیم که ما با دو نظریه مختلف روبروئیم که، از یکسو، دارای موضوع واحدی هستند ولی، از سوی دیگر، چیستی و چگونگی ی آن موضوع واحد را به دو شکل مختلف و متفاوت تعریف و تشریح می کنند. نیز می توان نتیجه گرفت که درباره موضوع واحدی، مثلاً «شعر»، ممکن است «نظریه» (یا، در اصطلاح غربیان، «تئوری»^۳)های متفاوتی وجود داشته باشد.

یکی از باورهای رایج در میان ما آن است که «شاعر با تئوری سرو کاری ندارد؛ او شعر خود را می گوید (یا، بهتر گفته باشیم، می نویسد) و نظریه پردازان شعر در پی ی او آمده و نظریه شعری ی شاعر را از دل نوشته هایش استخراج می کنند». اما، پرسش آن است که، حتی اگر موقتاً این عقیده را بپذیریم، آیا بر اساس آن می توان به این نتیجه رسید که، پس، «شعر بر تئوری مقدم است»؟ پاسخ من به این پرسش منفی است. یعنی، می خواهم بگویم که شاعر، حتی اگر خود نداند، تا به «نظریه» ای درباره شعر دست نیافته باشد، نمی تواند ادعا کند که آنچه می نویسد شعر است. و خواننده نیز، وقتی اثری را به عنوان «شعر» می پذیرد، حتماً در ذهن خود نظر و تصور و تعریفی از «شعر» دارد. شاید باور رایج مزبور را بتوان این گونه تعدیل کرد که «شاعر و خواننده شعر لزوماً درباره اینکه شعر چیست، به تفکر نپرداخته و، در نتیجه آن، دست به تشریح منطقی ی تفکرات خود نمی زنند». یعنی، با هیچ استدلالی نمی توان وجود و حضورِ فعالِ تعریفی ناگفته، یا به آگاهی درنیامده، از شعر را، هم در ذهن

بگذارید، برای شروع کار، دو «اظهار نظر» از دو «صاحب نظر» تثبیت شده در تاریخ ادبیات کشورمان را برایتان نقل کنم:

۱. شعر سخن موزون و مقفی و متساوی الابیات است.^۱
۲. شعر وزن و قافیه نیست، بلکه وزن و قافیه هم از ابزار کار شاعر هستند.^۲

آشکار است که «موضوع سخن»، در این دو جمله، یکی است و هر دو صاحب نظر ما درباره «شعر» سخن می گویند. اما «محتوا» ی سخن این دو تن با هم در تضاد و مخالف است. یکی وزن و قافیه را «شرط لازم و کافی» برای شناخت شعر می داند و دیگری وزن و قافیه را فقط «شرط لازم» دانسته ولی آن را به عنوان «شرط کافی» نمی پذیرد؛ یعنی اعتقاد دارد که شرط یا شرط های دیگری هم باید ملحوظ باشند تا بتوان به تشخیص «شعر» از «غیرشعر» دست یافت.

در زبان رایج علمی، محتوای اظهار نظر این صاحب نظران «نظریه شعری» ی آنان خوانده می شود. یعنی، این نکته را به عنوان يك «پیش

شاعر و هم در ذهن خواننده، منکر شد.

پرسش محترم بعدی آن است که «ذهن آگاه یا نا آگاه شاعر و خواننده، این تعریف را از کجا به دست آورده است؟» پاسخ منطقی ی چنین پرسشی چنین می تواند باشد که «آنها این تعریف را از دیگران، از متن فرهنگ جامعه ای که در آن بالیده اند، کسب می کنند». پس، در برابر چنین احتجاجی، چاره ای جز پذیرش این نکته نیست که «نظریه» و «تعریف» همواره مقدم بر شعرند؛ و شعر بر اساس يك چنین پایه ای است که نوشته و خوانده می شود.^۴

در عین حال، می توان نتیجه گرفت که، از یکسو اشتراك نظر بین شاعر و خواننده درباره چيستان^۵ شعر برآیند جریانی فرهنگی است که وحدت نظری شایع را درباره «چيستان» شعر بر بخش هائی از جامعه حکمفرما می کند، و از سوی دیگر، به علت تعدد «نظریه» های شعری، گاه ممکن است که، در هر بخشی، وحدت نظر بین شاعر و خواننده در هم ریزد؛ چرا که ممکن است شاعر یا خواننده به «نظریه» ای که در وجه غالب فرهنگ چندان رواجی ندارد رو کند. در اینجاست که تعارض بین توقع و تعریف خواننده و شاعر، کار را میان آنان به «بحران» می کشاند.

یعنی، ممکن است که شاعر، در طی سالیانی که به کار شاعری مشغول است، تصمیم بگیرد، و یا چنین تمایلی به طور ناخودآگاه در ذهنش پیدا شود، که در تعریف خود از شعر تجدید نظر کند. طبعاً نخستین تجلیگاه چنین تجدید نظری شعر خود او خواهد بود. اما او ممکن است نتواند دلایل و چگونگی ی تجدید نظر خود را، در بیرون از شعر و با زبانی منطقی، نیز بیان کند. در این صورت، خواننده ای که از این تجدید نظر مطلع نیست، ممکن است اثر جدید خلق شده از جانب شاعر را با تعریفی که خود در ذهن دارد مطابق نیابد. پس، یا در برابر شاعر به نشان دادن واکنش

منفی می پردازد و یا می کوشد، با مطالعه بیشتر اثر او، تعریف و نظریه جدید شاعر را از دل اثرش بیرون کشد. پس از این کار نیز دلیلی بر اینکه آن خواننده پیشنهادهای شاعر را پذیرفته و در آنها با او شریک شود وجود ندارد. همین نکته، متقابلاً در مورد خواننده ای که در تعریف خود از شعر تجدید نظر می کند نیز صادق است. به هر حال، حل «بحران» در صورتی ممکن می شود که یکی از طرفین دعوا تسلیم نظر طرف دیگر شود.

اما نکته مهمی که از همه توضیحات بالا قابل استنتاج به نظر می رسد آن است که «نظریه شعری» دارای حوزه ای بیرون از دایره «آفرینش و پذیرش شعر» است و، مثل تعریف هر مقوله و مفهوم و پدیده اجتماعی دیگری، به ساحت کلی ی يك فرهنگ مربوط می شود. در این ساحت مستقل از شعر است که، هم شاعر و هم خواننده، به پذیرش، یا طرد، و یا تجدید نظر در نظریه های شعری می پردازند. پس، در کنار کار «شاعری»، می توان به وجود حوزه مستقلی از تفکر ادبی نیز اشاره کرد که در آن مسائل مربوط به «نظریه شعری» مورد بحث قرار گرفته و حل و فصل می شوند.

از آنجا که «نظریه شعری» - چه در صورت آگاه و چه در وجه ناآگاه خود - مقدم بر «کار شاعری» است، می توان برای وقایعی که در این حوزه رخ می دهد، به خصوص هنگامی که این حوادث از حوزه اظهار سلیقه های شخصی خارج شده و در يك مقیاس عمومی ی فرهنگی عمل می کنند، اهمیتی سرنوشت ساز قائل بود؛ چرا که این تحولات بی هیچ تردید در شکل گیری ی شعری که بوسیله شاعران آفریده شده و به وسیله خوانندگان آنان مورد پذیرش قرار می گیرد، تأثیری قاطع خواهند داشت.

کسانی که در حوزه نظری ی شعر به کار حرفه ای و جدی مشغولند، و به خصوص در تدوین و توضیح نظریه های شعری فعالیت دارند، «نظریه

پرداز شعر» خوانده می شوند. شاعران، بنا به میزان شراکتشان در زمینه نظریه پردازی شعر، ممکن است جزء این گروه نیز قرار گیرند یا نگیرند. اما در این شکی نیست که همواره یکی از مهمترین منابع رجوع نظریه پردازان همان آثاری است که شاعران به آفرینش آن ها دست می زنند. به عبارت دیگر، نظریه پردازان ممکن است به دلایل گوناگونی به مطرح کردن نظریه های شعری پردازند که یکی از آن دلایل می تواند حادث شدن تغییراتی در شعر شاعر یا شاعران يك دوره باشد. اما منابع مورد رجوع نظریه پرداز صرفاً به اینگونه شعرها محدود نمی شوند. او ممکن است که، گاه تحت تأثیر تحولات اجتماعی و فرهنگی یی مختلف، به این اعتقاد برسد که می تواند اعمال تغییراتی را در شعر معاصر خود پیشنهاد کند؛ گاه ممکن است تحولی را در حوزه هنرهای دیگر مشاهده کرده و بخواهد آن را به حوزه شعر نیز بسط دهد؛ و گاه نیز ممکن است خود، در پی اندیشیدن و استدلالی صرفاً شخصی، به عرضه پیشنهاداتی تازه دست زند. نظریه پرداز، در کنار همه این امکانات، به تحولات درونی شعر معاصر خود نیز توجه کرده و می کوشد تا معنای این تحولات را به صورتی مرتب، روشن و سیستماتیک توضیح داده و به رد یا قبول منطقی ی آنها اقدام کند. این چنین فعالیتی تنها یکی از کارهای او، و نه مهمترین کار او، محسوب می شود.

«نظریه پردازی» ی شعری کاری است فلسفی، منطقی و علمی؛ یعنی نمی توان آن را با بیان سخنان رمزآمیز و بی سر و ته، درباره اینکه شعر چیست و شاعر چگونه به سرچشمه خلاقیت خویش دست می یابد، یکی پنداشت. نظریه پرداز واقعی همواره بر آخرین یافته های علمی ی معاصر خویش اشراف و تسلط دارد و می کوشد تا فرگشت آفرینش شعر را نیز به کمک همین یافته ها تبیین کرده و به طرح نظریه هائی منسجم و منطقی در

مورد آنان بپردازد. به همین دلیل روشن است که چنین نظریه هائی، خود به خود، از حوزه ادراك فلسفی و ایدئولوژیک نظریه پرداز بیرون نخواهند بود و در همه احتجاجات هر نظریه پردازی می توان بند نافی که آن احتجاجات را به ادراك فلسفی و ایدئولوژیک او متصل می سازد جستجو کرد و یافت. بر اساس همین علمیت نظریه پردازی است که باید گفت: هر نظریه شعری مبتنی بر پیش نهاده های اولیه ای است که نظریه پرداز از آنها به عنوان شالوده بنائی که قصد ساختن آن را دارد استفاده می کند. آن بند نافی که گفتم را باید در حوزه همین پیش نهاده ها جست. توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد زیرا، از آنجا که برخی نظریه پردازان پیش نهاده های خویش را اموری «بدیهی» می انگارند که دیگران در مورد صحت آنها شکی ندارند، به طرح صریح این پیشنهادها نمی پردازند. بسیاری از شبه نظریه پردازان نیز، که همواره تعدادشان بیشتر از نظریه پردازان واقعی است، یا اساساً خود را ملزم به ایجاد جریان تفهیم و تفهم منطقی با خواننده خود نمی دانند، و یا بیشتر به پریشان گوئی و ضد و نقیض پراکنی مشغولند. یعنی، عمده از طرح روشن این پیشنهادها تن می زنند.

همچنین، نظریه پرداز شعری ممکن است بخواهد از نظریاتی که پیرامون شعر در حوزه فرهنگ ها و زبان های دیگر مطرح است نیز استفاده کرده و به «وارد کردن» این نظریات در فرهنگ شعر خودی بپردازد. بر این کار منطقی مانعی وارد نیست، اما چنین کاری آنگونه هم که ساده به نظر می رسد نمی تواند انجام پذیرد. علاوه بر اینکه فهم درست خود نظریه پرداز از نظریه ی وارداتی شرط اول کار است، نحوه تطبیق دادن آن نظریه با حال و هوای شعر بومی، و به اصطلاح «مستوطن ساختن» آن در این خاک، مستلزم توجه به نکاتی است که طرح آن ها از حوصله بحث کنونی ی ما بیرون است. هرچند که، به خصوص در حال حاضر، این کار بسیار رایج

است و نظریه های متعدد و متفاوتی، همچون «استروکتورالیسم»^۲، با دلیل و بی دلیل، و بی آنکه نحوه «توطن» آنها در خاک ادبیات خودی مورد توجه باشد، از جانب نظریه پردازان ما به کار می روند. در کتاب حاضر، هرکجا که لازم آید، به این جریان خطرناک و، از لحاظ اندیشه و فهم، پریشانی آور اشاره خواهد شد.

۱. چیستی تئوری شعر

۱. شمس قیس رازی. المعجم. چاپ دانشگاه تهران. صفحه ۱۹۶

۲. نیما یوشیج. «حرف های همسایه». درباره شعر و شاعری. به کوشش سسروسین طاهباز. انتشارات دفترهای زمانه. تهران ۱۳۶۸. صفحه ۲۱.

۳. theory.

۴. یافتن سرآغازی برای قضیه تقدم تئوری بر شعر و یا شعر بر تئوری، از نظر منطقی مشکل است. اما بحث اکنون ما به آن سرآغاز برمی گردد و به امروز مربوط است.

۵. واژه «چیستان» در برابر «ماهیت»، را بر اساس پیشنهاد دوست اندیشمندم، ابراهیم هرندی، پذیرفته ام.

۶. واژه «فرگشت» را در مقابل واژه process پیشنهاد می کنم. این واژه را قبلاً به واژه های فارسی زیر ترجمه کرده اند: جریان، روند، فراگرد، فرگرد، و...